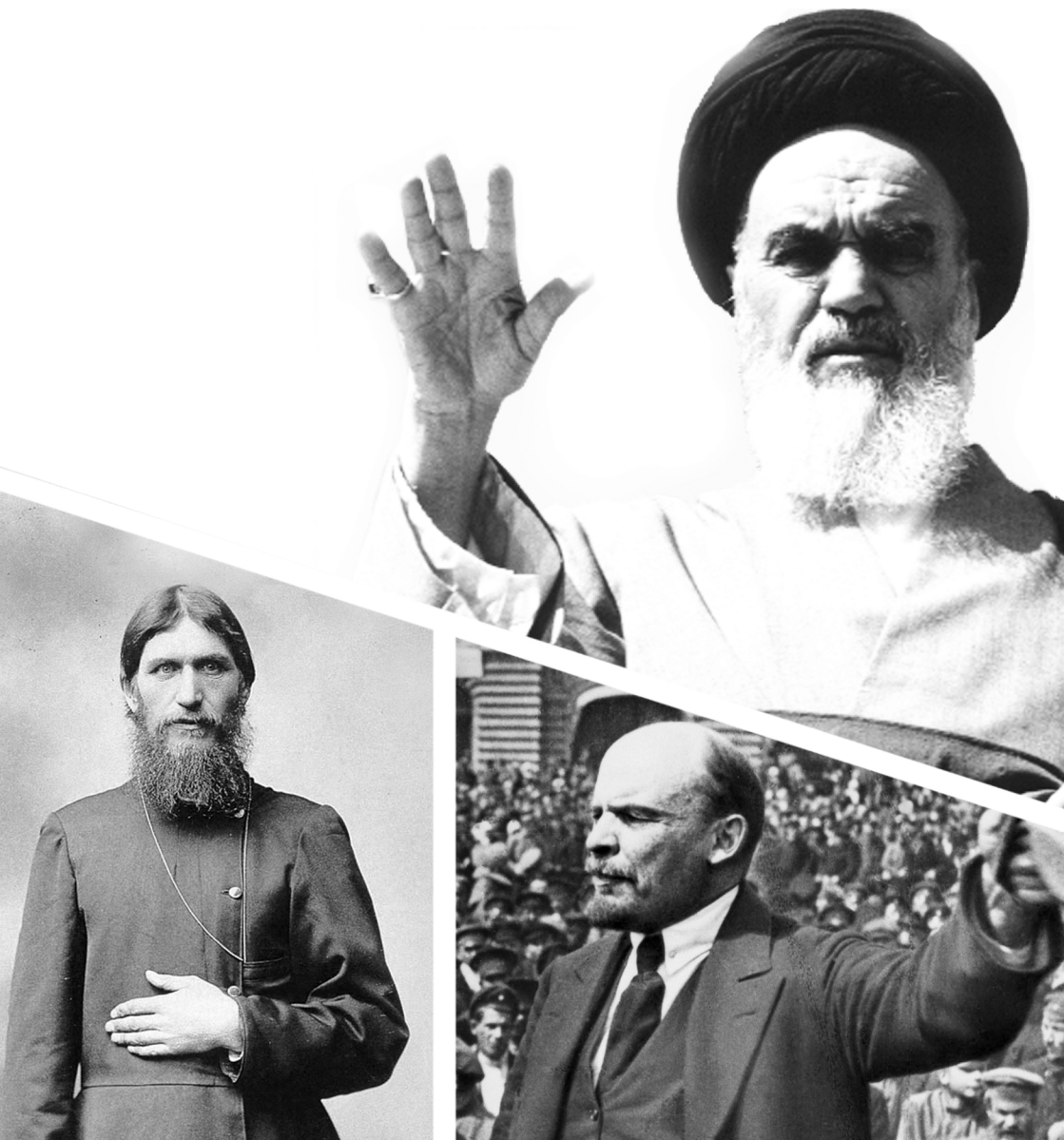


سه انقلاب بزرگ تاریخ ۱

بررسی انقلاب های روسیه، فرانسه و ایران

شکل گیری، عوامل پیروزی، بازسازی و آفات انقلاب ها



انقلاب و انقلاب‌ها یکی از مباحث بسیار جذاب و بسیار مورد مطالعه جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی بوده و هست. از این رو انقلاب‌های بزرگ دنیا به دلایلی چند مورد مطالعه تاریخی و تطبیقی مورخان و محققان علوم اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرند:

۱. برخی که به کارهای علمی و دانشگاهی مشغول‌اند، به منظور کشف و درک علل و چگونگی تغییر و تحولات جوامع، انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی را بررسی می‌کنند، انقلاب‌هایی که در تحولات مزبور تاثیر عمیقی بر جای می‌گذارند و شرط گریزناپذیر آگاهی و درک بیشتر اجتماع‌اند. اگرچه کار این گروه صرفاً بر پایه اهداف و خواسته‌های آکادمیک است، می‌تواند اساس مطالعه سایر گروه‌ها با انگیزه‌های دیگر نیز قرار گیرد.

۲. افرادی که **مشتاق** انقلاب‌اند و درگیر فعالیت‌های سیاسی بوده و تحت تاثیر تحولات انقلابی سایر جوامع قرار گرفته‌اند، مایل‌اند با آموختن و کسب تجربیات انقلاب‌های موفق دنیا - از نظر اهداف، سیاست‌ها و تاکتیک‌های مورد استفاده - آن تجربه‌ها را در جوامع مورد نظر و مستعد انقلاب به اجرا نهند.

۳. **مخالفان** و ضدانقلابیون برای پیشگیری از وقوع انقلاب در جامعه مورد نظر خود، سیر تکوینی تحولات انقلابی را مطالعه می‌کنند تا با عبور گرفتن از اشتباهات گروه‌ها و هیئت‌های حاکمه، روش‌ها و سیاست‌هایی را برگزینند که جامعه را به مرحله انفجار انقلابی نرساند و اگر هم بدان مرحله رسید بدانند چگونه با آن مقابله کنند.

۴. گروهی دیگر نیز که نگارنده خود را از آن دسته می‌داند آنهایی‌اند که **نگران آینده** و علاقه‌مند به تثبیت و تداوم انقلاب نوپایند، از این رو با مطالعه تطبیقی انقلاب مورد نظر و انقلاب‌های دیگر نه تنها نقاط ضعف و قوت انقلاب‌های مورد مقایسه را شناسایی می‌کنند، بلکه عوامل انحراف و شکست و تداوم آنها را نیز بررسی نموده، به سیاستگذاران و رهبران جامعه و همه دلسوختگان انقلاب، راه‌های مناسب برای دوام و موفقیت نهایی انقلاب را نیز توصیه می‌کنند و از این سوآفات و خطرهای در کمین را نیز مشخص و گوشزد می‌نمایند.

سقوط قدرت سیاسی در انقلاب‌ها معلول دو عامل است: یکی ضعف‌های داخلی قدرت سیاسی و به خطر افتادن آن و دیگری اقدام هماهنگ گروه‌های اجتماعی و افرادی که قدرت سیاسی حاکم مخالف‌اند. این گروه‌های اجتماعی ممکن است در معارضه با قدرت سیاسی انگیزه‌های اقتصادی داشته باشند که این امر معمولاً به شرایط مناسب برای تغییرات اجتماعی و وجود ناهنجاری‌ها نیازمند است.

از نظر واژگانی انقلاب (Revolution)، بدین معنا آمده است: تحول، دگرگونی، برگشتن، تغییر کامل و مشخص در چیزی، چرخش دورانی، دوره‌ای از تغییرات دورانی که بازگشت به نقطه اول دارد و نیز یک دور افلاک و ستارگان که در یک دایره یا منحنی مشخص به نقطه اولیه باز می‌گردد و در قرآن کریم به مفهوم زیر و رو شدن آمده است.

از نظر فلسفی، انقلاب در عناصر به معنای تبدیل صورتی به صورت دیگر است. از حیث جامعه

شناسی نیز انقلاب به معنای تغییری ریشه ای و عمیق در جامعه و ساخت های اجتماعی است به ویژه زمانی که این تغییر به صورت ناگهانی و توأم با خشونت باشد. در جامعه شناسی، انقلاب دارای سه ویژگی اساسی است:

۱. عملی ارادی در آن دخیل است
۲. عامل تقدیس و تعالی در آن نهفته است بدین معنا به آن دگرگونی که جنبه سقوط و نقص داشته باشد انقلاب نمی گویند.

۳. عنصر نفی و انکار در آن دخالت دارد یعنی انقلاب در مفهوم اجتماعی آن به معنای خراب کردن وضعی است با اراده خود برای رسیدن به وضعی بهتر.

از نظر سیاسی و تاریخی انقلاب به معنای تغییر نهاد سیاسی، نظام و نمادهای حاکمیت است. در یونان قدیم ارسطو احساس های انقلابی را به نوعی تضاد و تعارض بین آرزوهای بشر و واقعیات زندگی (در خصوص مساوات و عدم مساوات) نسبت می دهد.

پیش از انقلاب فرانسه، انقلاب در اروپا علیه حکام، چیزی بیش از تغییر حاکمیت و دولت به شمار نمی آمد و به ندرت به عنوان حمله ای به نظام سیاسی تاسیس شده اطلاق می شد. هانا آرنه خاطر نشان می کند که انقلاب های مدرن به گونه ای شگفت انگیز از نوع و طبقه کاملاً متفاوتی هستند چرا که هدف آنها آزادی و آزادسازی جامعه از نظم قدیمی است. وی می افزاید که انقلاب در بر گیرنده حالت خاصی است که دور تاریخ ناگهان وارد عصر جدید می شد که داستان تازه ای دارد داستانی که هرگز پیش تر نه شنیده شده و نه گفته شده است بلکه تازه می خواهد آغاز شود. کرین برینتون انقلاب را نشانه عصری نوین می داند که در آن دژ رفتاری های رژیم پیشین فرو می ریزد.

شهید مطهری انقلاب را طغیان و عصیان مردم یک ناحیه یا سرزمین علیه نظم حاکم موجود برای ایجاد نظمی مطلوب می داند. دکتر شریعتی نیز انقلاب را عمل بیشتر مردم به صورت تجلی اراده جامعه ای می داند که طالب حق تعیین حاکمیت بر سرزمین خویش است.

با توجه به این تعریف در می یابیم که انقلاب در علوم سیاسی به دو صورت به کار برده می شود. یکی برای هر نوع تغییر و تحول سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه، بدون توجه به نوع و جهت تغییر و دیگری نیز تغییر در ارزش های حاکم بر جامعه. در آغاز قرن بیستم آرتور باوئر انقلاب را چنین تعریف می کند:

انقلاب ها عبارتند از تلاش های موفق یا ناموفق که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می گیرد.

کرین برینتون نیز در تعریف انقلاب می گوید: انقلاب تغییر ناگهانی و خشونت آمیز نظام سیاسی یک سرزمین توسط گروهی است که تا این زمان سهمی در اداره دولت نداشته اند.

وجود ارزش های مشترک، در کاهش احتمالم بروز تعارض بین گروه های اجتماعی و قدرت سیاسی تاثیر بسزا دارد. بنابراین مهم ترین عاملی که بروز انقلاب را محتمل می کند و تحولات

سیاسی - اجتماعی را اجتناب ناپذیر می نماید، تضاد میان ارزش های مسلط نظام سیاسی و ارزش های حاکم بر گره های اجتماعی است و این همان نکته ای است که ویلبر مور آن را فاصله میان ایده آل های جامعه و واقعیات موجود می داند.

ارزش های مشترک مسائلی از این دست اند: عقاید مذهبی، افسانه، باورهای اجتماعی، نظام های اخلاقی، آداب و سنن ملی، موجودات و تخیلات ماورای طبیعی و ایده آل ها.

از علل عمده بروز شرایط انقلابی می توان به عوامل متعدد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی اشاره کرد. عواملی چون نابرابری های اجتماعی، مالیات های سنگین، بالا بودن نرخ کالا و خدمات، فقر شدید، فساد طبقه حاکم، ایجاد خفقان و سلب آزادی های فردی و اجتماعی، شکست های نظامی و دیپلماتیک، سلطه و نفوذ مستقیم و یا غیر مستقیم بیگانگان و نادیده گرفتن ارزش های جامعه.

انقلاب ها تنها در جوامعی زاده نشده اند که از نظر اقتصادی سیر قهقرایبی داشته اند، بلکه به عکس در برخی جوامع چون ایران، انقلاب زمانی روی داده که یک نوع رفاه نسبی در کشور وجود داشته است. اما این بدان معنا نیست که در این جوامع در دوران قبل از انقلاب هیچ گروهی گلایه های اقتصادی نداشته اند. بی گمان در همه جوامع اقتصادی گروهی از مردم بینوا وجود دارد ولی آنها همیشه عامل اصلی انقلاب نیستند و این امری است که حتی مارکسیست ها نیز بدان اعتراف دارند چنان که تروتسکی در این باره چنین می نویسد:

در واقع صرف وجود محرومیت ها برای برانگیزاندن یک شورش بسنده نیست زیرا اگر چنین بود، توده ها می بایست همیشه در انقلاب بوده باشند.

اما در این میان آنچه اهمیت بیشتری دارد وجود این احساس در میان گروه ها یا گروه هایی است که شرایط موجود را مانع و یا محدود کننده فعالیت اقتصادی خود می دانند. بنابراین گلایه های اقتصادی معمولاً به صورت پریشانی اقتصادی نیست بلکه بیشتر شکایت برخی گروه های اجتماعی است که حقوق آنها به ناحق ضایع شده است.

هر ضد عامل اقتصادی را باید یکی از نشانه های اولیه انقلاب به شمار آورد که معمولاً با اعتصابات و درخواست های اقتصادی مطرح می گردد البته توزیع ناعادلانه امکانات اقتصادی نیز از نشانه های بروز انقلاب است که در جامعه به شکل های مختلف بروز می کند مانند زندگی اشرافی طبقه حاکم، استفاده از کاخ ها و خانه های مجلل، لباس های آراسته و اتومبیل های گران قیمت و نیز بیشتر شدن تجملات و میهمانی های پر خرج.

با توجه به عوامل بروز شرایط انقلابی می توان دریافت که انقلاب عموماً علیه رژیمی بسیار سنتی صورت می گیرد که اغلب پادشاهی با اختیارات مطلق دارد یا تحت سلطه یک طبقه آریستوکرات است.

هر انقلابی از دو رشته علل که جنبه مستقیم ندارند پدید می آید: نخست فشارهایی که نظام سیاسی در برابر آن و برای حفظ وضع موجود به قوه قهریه متکی می شود و عامل دوم که به

توانایی رهبران سیاسی در ایجاد تحولات سریع در شرایط نامتعادل تر بستگی دارد. انقلاب کردن به معنای قبول خشونت برای تغییر نظام جامعه است. به تعبیری دقیق تر، انقلاب چیزی نیست جز اجرای طرحی خشونت آمیز که به احتمال می تواند نظام اجتماعی را دگرگون سازد. به میزان افزایش گروه یا اجتماعی معتقد به تغییر وضعیت اعتقاد به اعمال خشونت و برخورد مسلحانه کمتر خواهد بود. در بسیاری از انقلاب ها که رهبران آنها برای تحقق اهداف خود قادر نیستند توده های مردمی را جذب کنند، ناگزیر به این شیوه ها متوسل می شوند:

۱. اقدام گستاخانه چریکی و پارتیزانی

۲. ائتلاف تاکتیکی با سایر گروه های اجتماعی در رهبری

۳. تعدیل در اهداف و معیارهای خود برای نزدیکی به سایر گروه ها

البته اعمال خشونت عامل سقوط یا شکست و تسلیم قدرت سیاسی نیست، بلکه عوامل دیگری نیز بر سرعت و شتاب تحولات به نفع قدرت اجتماعی می افزایند. عوامل شتاب زا عواملی اند که با ظاهر ساختن ناتوانی نظام سیاسی در حفظ استیلای بر قوه قهریه، بروز انقلاب را ممکن می سازند.

از دیگر عوامل شتاب زامی توان به از هم پاشیدگی قوای نظامی بر اثر جنگ خارجی شورش در میان ارتشیان، اختلاف میان نخبگان حکومتی، از هم گسیختگی بنیان های اقتصادی- مالی و همچنین عوامل روانی و ایدئولوژیک مانند اعتقاد و اطمینان به ناتوانی قوای حکومتی در رویارویی با حملات انقلابیان اشاره کرد. عامل شتاب زای دیگر ماهیت استراتژیکی دارد. بدین معنا که انقلابیون برای تضعیف نیروهای مسلح و نخبگان سیاسی مقتدر و مخالف تغییرات، برنامه ای را طراحی و اجرا می کنند.

برخی از استراتژی های انقلابی بدین قرار است:

۱. نفوذ موثر عوامل انقلابی در دستگاه حکومتی و ضربه زدن به نظام سیاسی

۲. قیام چریکی توسط گروهی محدود و مسلح

۳. حرکت همگانی توده ها از طریق اعصاب و تظاهرات و مبارزه منفی برای فلج کردن قدرت سیاسی

③ مرحله دوم: عوامل پیروزی انقلاب

مرحله مقدماتی هر انقلاب مشارکت عوم مردم است که به صورت انفجاری رخ می دهد. چنانچه این مشارکت و حضور، رهبری قدرتمندی نداشته باشد و او نتواند این حرکت را به شایستگی هدایت کند یا نتواند تحرک لازم را در تشکیل نهادهای لازم سیاسی به وجود آورد به پیروزی انقلاب نمی توان امیدوار بود.

معمولاً نیروهای اجتماعی جدید می کوشند به سرعت کنترل دولت و نیروهای نظامی به دست

گیرند تا بدین رو از حرکت نیروهای دیگر جلوگیری کنند و از سویی مانع بروز هرج و مرج گردند. اگر هیچ یک از گروه های اجتماعی به دلیل اختلاف نتوانند زمام امور را به دست گیرند نزاع میان گروه ها موجب ورود گروه های بیشتری شده و در نهایت گروهی که قادر باشد مقبولیت عموم را به دست آورد حاکمیت می یابد.

از آنجا که واژگونی هر رژیم همواره توأم با تظاهرات و شورش هایی است، قدرت اجتماعی جدید باید بتواند این تظاهرات را هدایت نماید. در مراحل معینی از فرایند انقلاب هر گروه خواسته های مادی و معنوی خود را از نظام سیاسی می طلبد. در این فرایند سه گروه اجتماعی ظهور می یابند: **انقلابیان رادیکال، میانه ورها و محافظه کاران.**

انقلابیان رادیکال که بیشتر از قشر جوان و عموماً محروم جامعه اند هسته اصلی حرکت های انقلابی را تشکیل می دهند. هدف اصلی اینان گسترش انقلاب و شرکت هر چه بیشتر مردم در آن است که برای آن دلایل تاکتیکی و ایدئولوژیک نیز اقامه می کنند. آنها بدین طریق بر قدرت خود می افزایند و برای ایجاد مشارکت هر چه بیشتر گروه های مردمی در حاکمیت اجتماعی به فعالیت هایی می پردازند تا زمینه را برای نظم سیاسی جدید فراهم آورند. بدین ترتیب نیروهای رادیکال با به صحنه کشاندن همه گروه های اجتماعی بر شتاب حرکت انقلابی می افزایند. از آنجا که در کشورهای جهان سوم روستاییان قشر عظیمی از نیروهای اجتماعی را تشکیل می دهند رادیکال ها می کوشند آنها را نیز به حرکت در آورند. ایجاد این حرکت ممکن است با انگیزه های مختلفی صورت گیرد بدین بیان که در برخی موارد انگیزه های اقتصادی و اجتماعی می تواند در آنها موثر افتد و در پاره ای از موارد نیز انگیزه های اقتصادی و اجتماعی می تواند در آنها موثر افتد و در پاره ای از موارد نیز انگیزه های مشترک مذهبی و ناسیونالیستی.

میانه روها اصولاً با براندازی و حرکت های تند انقلابی موافق نیستند. این گروه اجتماعی که به نظام سیاسی وابستگی نزدیکی ندارند معمولاً از طبقات متوسط و مرفه شهری و افراد تحصیل کرده تشکیل شده که از نظر سنی نیز اغلب مسن اند. این قشر در برخورد گروه های رادیکال با حاکمیت سیاسی می کوشند با در دست گرفتن قدرت راه میانه ای برگزینند و نوعی دولت قانونی لیبرال و به اصطلاح دموکراتیک ایجاد کنند. آنها این عمل را برای تأمین یک نظم قانونی فوری، ضروری می شمرند و خواستار آن اند.

محافظه کاران نیز که با هر نوع تغییر و تحولی به مخالفت بر می خیزند، خود بر دو گروه اند: نخست کسانی که وابستگی به نظام موجودند و به همین دلیل آن را مطلوب دانسته و از آن منتفع می گردند. دسته دوم کسانی اند که از تغییر و تحول انقلابی سخت در هراس اند چه آنکه تصور روشنی از نظام سیاسی جایگزین ندارند.

چنان که گفتیم، انقلاب زمانی رخ می دهد که نتوان شکاف بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی را تحمل نمود. با قطع امید از نظام سیاسی و افزایش اعتماد به نفس گروه های اجتماعی جامعه به سوی حالتی انقلابی می رود و به تدریج گروه های اجتماعی بیشتری وفاداری خود به قدرت

سیاسی را از دست می‌دهند و به طرف قدرت اجتماعی کشیده خواهند شد. در این شرایط رهبری انقلاب نقش بی‌بدیلی را بر عهده دارد. در اینجا می‌باید ویژگی‌های رهبر انقلاب را در سه مورد بررسی نمود.

۱. ایدئولوگ انقلاب یا بنیان‌گذار مکتب فوری و طراح ایدئولوژی انقلاب

۲. رهبر انقلاب یا قهرمان و فرمانده کل عملیات انقلاب

۳. زمامدار حکومت انقلابی و یا معمار جامعه بعد از پیروزی انقلاب

ایدئولوگ یا راهگشای فکری انقلاب نه انتخابی است و نه انتصابی. زیرا مردم بر پایه قبول نظریات وی بدو معتقد می‌شوند و دعوتش را به دلیل اصالت پیام و حقیقت‌اندیشه‌اش می‌پذیرند. برخورد افراد با ایدئولوگ یا رهبری فکری انقلاب، همانند برخورد با نظریه‌ای علمی یا مکتب فلسفی یا مذهبی است. آشنایی مردم با اصالت فکر و حقانیت مکتب و ارزش‌های علمی و اخلاقی رهبر فکری ایمان به وی را در پی دارد که ایجاد کننده نوعی ارادت، تعصب، تعهد، همگانی و فداکاری در راه اوست.

اما چهره دیگر رهبری، قهرمان یا فرمانده انقلاب است، شخصیتی که بر اساس ایدئولوژی انقلابی خود چگونگی تحقق سریع انقلاب را طراحی می‌کند. چنین رهبری معمولاً دارای پایگاه ارزشمند و معتبر اجتماعی است. او نبوغ و استعداد و خلاقیت ویژه‌ای دارد و شرایط اجتماعی برای وی مانند بیشتر افراد جامعه تحمل‌ناپذیر و منجر کننده است. رهبر با کسب مقبولیت کافی در میان گروه‌های انقلابی به مقام رهبری دست می‌یابد و از آن پس نقش مهمی در روند تحولات ایفا می‌کند. فرمانده انقلاب، فرد نیرومندی است که پس از ایدئولوگ و پیش از معمار ظهور می‌کند. او به کلمات مکتب با توانایی و درایت خود جان می‌بخشد و با اندیشه‌اش به حرکت‌های انقلابی شکل می‌دهد. او کتاب ناطق انقلاب است و تجسم انسانی یک اندیشه. وی استراتژی انقلاب و تاکتیک مبارزه، بسیج نیروها، جبهه‌گیری‌ها و شعارهای عملی را تعیین می‌کند و به ارزیابی دقیق نیروها، زمینه‌ها، امکانات، شرایط و جناح‌های درگیر می‌پردازد.

اما تعیین زمامدار یا معمار حکومت در پس از انقلاب، به نظام سیاسی خاصی بستگی دارد. که انقلاب ایجاد می‌کند، یعنی ممکن است از طرف رهبر انقلاب یا کمیته انقلاب و یا حزب انقلابی حاکم منصوب شود و یا نامزد شده و از طرف مردم انتخاب گردد. در اینجا سخن نه بر سر چیزی است که باید باشد و نه حتی آنچه معمولاً هست. بلکه تنها آنچه ممکن است مطرح می‌گردد. در این مرحله رهبری انقلاب باید جامعه مطلوبی را که به مردم وعده داده است برپا کند و نظامی دیگر را بر ویرانه‌های نظام سیاسی مطرود بنیان نهد نظامی که پیش‌تر در نظریه‌های زمان انقلاب مطرح و تبلیغ شده بود. در این نظام، ارزش‌های سیاسی جامعه که نادیده گرفته شده بود - دیگر بار احیا می‌گردد و قدرت آن نیز بر پایه مقبولیت و مشروعیت اجتماعی قرار می‌گیرد. این سه چهره رهبری می‌تواند در یک نفر جمع باشد که مطلوب‌ترین و موفق‌ترین نوع رهبری انقلاب است. برای کسب چنین موقعیتی رهبر باید از نبوغ و ویژگی‌های استثنایی برخوردار باشد

تا هم رقبای خود را از صحنه بیرون راند و هم در میان بیشتر گروه های اجتماعی مقبولیت و محبوبیت وسیعی بیابد. در غیر این صورت رهبری گروهی به وجود خواهد آمد و جمع رهبران وظایف و مسئولیت های سه چهره رهبری را بر عهده خواهند گرفت. گفتنی است رشد و آگاهی یک ملت نظم، دقت و سازماندهی آگاهانه، کار رهبران را آسان می کند.

❧ مرحله سوم: بعد از پیروزی انقلاب (مرحله سازندگی)

برای رهبران و گروه های انقلابی مشکل ترین و پیچیده ترین مرحله انقلاب دوران پس از پیروزی است. عبارت معروف «تخریب به مراتب ساده تر از سازندگی است»، در مورد انقلاب نیز صادق است. انقلابیان در این مرحله با دشوارترین مسائل روبرو می گردند. از این رو هر انقلابی که بتواند بدون خدشه دار شدن آرمان ها و نهادهای انقلابی خود، این مرحله را پشت سر بگذارد، تداوم انقلاب را برای سالیان متمادی تضمین کرده است. برخی از مهمترین این دشواری ها بدین شرح است:

۱. پس از شکست قدرت سیاسی حاکم و آمدن قدرت اجتماعی به جای آن، برخلاف دوران پیش از انقلاب که انقلابیان بدون احساس مسئولیت - در مقام منتقد - بر قدرت سیاسی می تاختند در این مرحله ناچارند به سرعت وظایف و مسئولیت های نظام سیاسی جدید را بپذیرند و از عهده اجرای آنها بر آیند. در حالی که به دلایلی از جمله ناآشنایی با ساختار دولتی، نبود تجربه کافی و نداشتن نیروی متخصص و مجرب، با گرفتاری های بسیاری مواجه اند. این در حالی است که انتظارات افزون تر گروه های اجتماعی از نظام جدید، مشکلات بیشتری به وجود خواهد آورد. از سوی دیگر، سقوط قدرت سیاسی به معنای نابودی کامل رژیم پیشین نیست و مدتی طول خواهد کشید تا همه ارزش ها، نهادها، ساخت ها و افراد وابسته به نظام سیاسی گذشته از صحنه بیرون روند و جای خود را به نظام جدید بسپارند. از این رو قدرت سیاسی جدید به هنگام سازندگی باید بخشی از نیروی خود را نیز صرفاً از بین بردن آثار مزبور نمایند.

۲. سقوط نظام سیاسی مبارزه و درگیری انقلابیان تمام نمی شود بلکه به صورتی دیگر و احتمالاً با شدتی بیش از گذشته ادامه خواهد یافت. این مبارزه در دو جناح داخل و خارج از حوزه حاکمیت انقلابیان خواهد بود که بدانها می پردازیم.

یک مبارزه داخل حوزه حاکمیت: در داخل جامعه، انقلابیان باید با دو گروه از مخالفان به مبارزه خود ادامه دهند: گروه اول کسانی اند که به رژیم سیاسی گذشته وابستگی داشته و از آن منتفع می شدند، اما اکنون با از دست دادن منافع و ارزش های خود به مخالف با رژیم انقلابی جدید برخاسته اند. از جمله اینان سلطنت طلبان اند که در انقلاب های فرانسه، روسیه و ایران نیز حضور داشتند. گروه دوم آنهایی اند که در مورد سقوط رژیم سیاسی پیشین، با سایر انقلابیون توافق و تفاهم کلی داشته و حتی با آنها همکاری می کرده اند و در برخی موارد ائتلاف رسمی نیز میان

آنها وجود داشته است، ولی در خصوص رژیم بعدی و نوع نظام جایگزین با یکدیگر متفق نبوده و به همین رو می کوشند نظامی مطابق با خواسته های ایده آل های خود ایجاد کنند. طبیعی است که در چنین شرایطی با همکاران پیشین خود درگیر شده و وقتی از پیروزی یا دست کم تفاهم و توافق با آنها مایوس شوند، به جناح مخالف می پیوندند و مبارزه ای جدی را علیه انقلابیان حاکم آغاز می کنند.

۲. دو مبارزه خارج از حوزه حاکمیت: در خارج از حوزه حاکمیت سیاسی نیز انقلابیان با دو نوع مخالفت روبه رو می گردند: یکی مخالفت رژیم هایی است که از لحاظ نوع حاکمیت و ارزش های مسلط و وجوه تشابه بسیاری از قدرت سیاسی ساقط شده دارند. این حکومت ها بیم آن دارند که پیروزی انقلابیان در نظام مزبور موجب تشویق گروه های اجتماعی جامعه آنها گردد و بدین رو این گروه ها در صدد برآیند آنچه در جامعه مشابه با موفقیت رخ داده، در جامعه خود نیز تکرار نمایند. از همین روست که این حکومت ها در صدد مخالفت و ضربه زدن به جامعه انقلابی نوپا بر می آیند و در جلوگیری از شکل گیری و تداوم آن می کوشند. نوع دیگر مخالفت، از جانب نظام های سیاسی جوامعی است که با نظام سیاسی ساقط شده رابطه بسیار نزدیکی داشته و منافع زیادی نیز در آن نظام داشته اند و به همین دلیل از حامیان رژیم گذشته به شمار می روند. اکنون با سقوط نظام سیاسی مزبور، منافع آنها از سوی گروه حاکم جدید در معرض خطر قرار گرفته و طبیعی است که در مخالفت با این نظام به هر اقدامی از جمله برخورد نظامی دست زنند.

شیوه های مخالفت دو گروه یاد شده تفاوت چندانی با هم ندارد. بدین بیان که عمدتاً سه رکن اصلی انقلاب را نشانه می روند. ایجاد تفرقه در رهبری و گروه های اجتماعی معتقد به انقلاب، مسخ و یا تضعیف ایدئولوژی و کاهش کارایی آن و نیز تلاش برای جلوگیری از اجرا شدن ابعاد مختلف ایدئولوژی. در بیشتر انقلاب های بزرگ و موفق دنیا زمانی که مخالفان خارجی از انحراف یا شکست انقلاب با ایجاد تفرقه و حمایت یا هدایت ضد انقلابیان داخلی مایوس می شوند، به برخورد نظامی مستقیم روی می آورند که البته در بیشتر این برخوردها نتیجه معکوس می گیرند. زیرا جنگ خارجی انسجام مردم و اتحاد با قدرت سیاسی جدید را فراهم می آورد و فشار بر نظام سیاسی را کاهش می دهد. با اینکه گروهی اجتماعی رادیکال - که براساس افکار و نظریات آنها انقلاب تحقق می یابد - در کانون اصلی مبارزه قرار دارند. در اغلب انقلاب ها این گروه ها بلافاصله بعد از پیروزی قدرت را تسخیر نمی کنند از این سو شانس موفقیت و کسب قدرت سیاسی در بسیاری از موارد برای میانه روها بیشتر است چرا که از یک سو میانه روها از گروه های اجتماعی ای هستند که به رژیم گذشته کمتر وابسته بوده و سهم عمده ای نیز در صیانت از آن نداشته اند و در نتیجه مورد اتهام و طرد شدن فوری نیستند. از دیگر سو میانه روها با ویژگی های محافظه کارانه خود با نظام گذشته به معارضه جدی نیز نپرداخته اند، از همین رو تحت فشار نبوده و بلکه به عکس با کسب موقعیت های اجتماعی به تجربه و تخصص خود نیز افزوده اند. این در

حالی است که گروه‌های رادیکال در دوران کم و بیش طولانی مبارزه با قدرت سیاسی بوده‌اند و به همین دلیل امکان کسب تجربه و تخصص کافی را که لازمه آن عهده دار شدن مسئولیت‌های اجرایی است کمتر داشته‌اند. اما از سوی آخر، رادیکال‌ها در شرایط اولیه پیروزی ترجیح می‌دهند در یک دوره‌ی انتقالی، مدیریت دولتی را به میانه‌روها بسپارند تا هم از گسیختن نظام سیاسی-اجتماعی و بروز احتمالی هرج و مرج جلوگیری کنند و هم خود بتوانند به تعقیب باقیمانده ضد انقلابیون بپردازند که در آن تجربه بیشتری دارند و از سویی برای برنامه‌ریزی و شناسایی نیروهای توانا و وفادار نیز فرصت کافی داشته باشند تا در دوره بعدی، قدرت را به دست گیرند.

بدین ترتیب از آنجا که بیشتر میانه‌روها همواره میانه‌رو باقی می‌مانند امکان موفقیت در اداره جامعه بعد از انقلاب را نداشته و دیری نخواهد پایید که شکست می‌خورند و از اریکه قدرت فرو می‌افتند. علل عمده شکست آنها را می‌توان چنین بر شمرد:

۱. ناتوانی در درک و حل مسائل و رویایی با مشکلات جامعه بعد از انقلاب
۲. تأمین نشدن انتظارات اجتماعی که در اثر توسعه آگاهی و تحرک سیاسی توده‌های آزاد شده جامعه انقلابی افزایش یافته است
۳. ناتوانی در هدایت و رهبری و جذب گروه‌های جدید اجتماعی چرا که این امر نیازمند تمرکز قدرت است و میانه‌روها فاقد هر دو خصوصیت‌اند.
۴. ناتوانی در جلوگیری از رشد و تداوم حرکت‌های سیاسی گروه‌های اجتماعی
۵. ناتوانی در اتخاذ تصمیمات انقلابی لازم در مواقع و موارد حساس به دلیل نداشتن مشروعیت و مقبولیت سیاسی و اجتماعی کافی

مجموعه این مسائل سبب می‌گردد که میانه‌روها به تعلل و سهل‌انگاری در کارها بپردازند و به نوعی سازش کاری متهم گردند و سرانجام به دست عناصر انقلابی‌تر که از حمایت وسیع‌تری برخوردارند کنار گذارده شوند.

گفتنی است شرط اساسی پیروزی انقلابیان بر همه مشکلات سیاسی-اجتماعی پیش گفته و مخالفت‌های داخل و خارجی تنها حفظ و حدت و یکپارچگی در سه رکن اساسی انقلاب است. هر چقدر رهبری انقلاب مقبولیت داشته باشد و کفایت بیشتری از خود نشان دهد و هر چه گروه‌های اجتماعی سهیم در پیروزی در تداوم آن بکوشند و گروه‌های بیشتری را جذب نمایند و از سوی هر چه ایدئولوژی انقلاب نیز فراگیرتر و پاسخگوی ابعاد گسترده‌تری از زندگی جامعه انقلابی باشد موفقیت و تداوم انقلاب نیز بیشتر تضمین خواهد شد.

آفات انقلاب

آفات انقلاب با آنچه به عنوان شیوه های ضدانقلاب در جهت مبارزه با انقلابیان مطرح می گردد متفاوت است این آفات ناشی از عوامل نظری، روانی و اجتماعی است که به گونه ای بسیار نامحسوس و خزنده جامعه انقلابی را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار می دهند و سرانجام انقلاب از محتوای اصلی و درونی خد تهی می کنند. اینک بجاست به مهم ترین آفات انقلاب بپردازیم:

الف) نفوذ فرصت طلب ها

در همه انقلاب ها فرصت طلبان با تغییر ظاهر خود و با فریب انقلابیان واقعی، در نهادهای مختلف جامعه و حتی در دستگاه رهبری نفوذ می کنند چون به آرمان های انقلاب اعتمادی ندارند، موجبات انحراف آن را فراهم می آورند. این افراد دو گروه اند: یکی کسانی که جز جاه طلبی و کسب موقعیت ها و امتیازات اجتماعی اندیشه ای ندارند و با هر نوع نظام سیاسی خود را تطبیق می دهند اینان در تغییر موضع خود برای جلب نظر گروه حاکم مهارت خاصی دارند. گروه دوم آنهایی اند که عقیده شان با نظریه حاکم در تنافی است. از این رو وقتی از مواجهه مستقیم با انقلابیان مایوس می شوند با تغییر ظاهر خود و نفوذ در نظام سیاسی موقعیت مناسب ضربه خود را از درون وارد می آورند.

ب) بازگشت تدریجی به ضد ارزش های فرهنگی طرد شده

بدیهی است در هر جامعه انقلابی با سقوط نظام سیاسی بلافاصله ارزش های حاکم بر آن محو نمی گردد. دوام این ارزش ها به طول مدت سلطه آنها بر جامعه و نفوذ در مسائل فرهنگی، اجتماعی و تربیتی بستگی دارد. البته هر چه طول مدت مبارزه برای پیروزی انقلاب نیز کمتر باشد آثار ارزش های نظام پیشین دوام بیشتری می یابد. چنانچه با ارزش های فرهنگی گذشته مبارزه ای مستمر صورت نگیرد رشد تدریجی و مجدد این ارزش ها موجب انحراف و آلوده شدن ارزش های اصیل انقلابی می شود.

ج) خستگی نیروهای انقلابی و از دست دادن روحیه مبارزه

خستگی و یاس از انقلاب به دلیل مواجهه با مشکلات و ناکامی در حل آنها و از سویی ناامیدی از تحقق معیارهای ایدئولوژیک، سبب گوشه گیری انقلابیان می شود که از آفات خطرناک انقلاب است. فساد در ارکان سه گانه انقلاب مانند ضعف و انحراف در رهبری، تفسیر و تاویل های انحرافی و احیاناً التفاطی در ایدئولوژی و یا ناتوانی آن در تامین خواسته های انقلابیان نیز موجب می گردد که انقلابیان از صحنه انقلاب کناره گیرند. و خطر ظهور دیکتاتوری از نوع ناپلئونی وجود دارد که در چنان شرایطی خواسته اکثر گروه های اجتماعی خواهد بود.



شرط اساسی پیروزی انقلابیان بر همه مشکلات سیاسی-اجتماعی پیش گفته و مخالفت های داخل و خارجی تنها حفظ و حدت و یکپارچگی در سه رکن اساسی انقلاب است. هرچقدر رهبری انقلاب مقبولیت داشته باشد و کفایت بیشتری از خود نشان دهد و هرچه گروه های اجتماعی سهیم در پیروزی در تداوم آن بکوشند و گروه های بیشتری را جذب نمایند و از سوی هرچه ایدئولوژی انقلاب نیز فراگیرتر و پاسخگوی ابعاد گسترده تری از زندگی جامعه انقلابی باشد موفقیت و تداوم انقلاب نیز بیشتر تضمین خواهد شد.



بعد از مطالعه، این جزوه را به دست دیگر هم جبهه‌ای‌ها برسانید!
همچنین می‌توانید فایل جزوات را از پایگاه اینترنتی قرارگاه شهید باقری
(q-b.ir) دریافت و به نام تشکل خودتان چاپ کنید.



قرارگاه شهید باقری بسیج دانشجویی